

بررسی تطبیقی رمانتیسیم در اشعار سهراب سپهری و قصیده‌ی

إرادة الحیاة ابوالقاسم الشابی

حسن گودرزی لمراسکی*

زهرا قربان‌پور عالیزمینی**

چکیده

مکاتب ادبی بسیاری یکی پس از دیگری در اروپا ظهور یافتند. هر مکتب برای پر کردن خلأهای مکتب پیش از خود و یا در واقع به عنوان طغیانی در مقابل مکتب پیش از خود بوجود آمدند. یکی از این مکاتب مهم در آغاز قرن نوزده، رمانتیسیم بود. کشورهای شرقی بویژه کشور ایران و کشورهای عربی نیز در پی گسترش تألیفات و ترجمه‌ها از زبان‌های اروپایی با این مکتب آشنا شدند و شاعران نیز چون این مکتب را مناسب با شرایط جامعه و احوال خویش یافتند، دست به طبع آزمایی در این مکتب نو ظهور زدند؛ از جمله این شاعران در ایران سهراب سپهری و در کشور تونس، ابوالقاسم الشابی بود. در این مقاله تلاش شده که با رجوع به هشت کتاب سهراب سپهری و قصیده بلند اراده الحیاة ابوالقاسم الشابی مفاهیم رمانتیکی که شباهت و قرابت عمیقی میان آنان حاکم است مورد بررسی قرار گیرد.

واژه های کلیدی: سپهری، شابی، رمانتیسیم
۱۳۹۱

h.goodarzi@umz.ac.ir

*استادیار گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه مازندران

**دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه مازندران

از جهت سیر تاریخی مکاتب ادبی در اروپا، بعد از دوره کلاسیک، مرحله نئوکلاسیک است که در واقع بازگشت به سرچشمه‌های باستانی یا به زبان واضح‌تر نوعی آشنایی بهتر با دوران باستان است. این دوران نیز مثل دوران کلاسیک سعی داشت جلوی هر نوع شور و هیجان را بگیرد و عقل و خرد را بر همه چیز و همه جا حاکم کند، بنابراین در این دوره هم نثر تسلط داشت و جایی برای آفرینش فردی و نیروی تخیل هنرمند باقی نمی‌ماند. (سید حسینی، ۱۳۷۱، ۸۰)

اما در نیمه‌ی اول قرن هجدهم، طبقه‌ی اشراف و اصیل‌زادگان - که بسیار به اصول و قواعد ثابت و تغییرناپذیر کلاسیک پای‌بند بودند - قدرت و اعتبارشان را از دست دادند، کم‌کم کسانی نوگرا و شایسته محسوب می‌شدند که به قوانین و اصول بی‌اعتنایی بیش‌تری نشان می‌دادند، طرز تفکر مردم دیگر آن‌گونه که کلاسیک‌ها می‌خواستند نبود، مهم‌ترین دلیل آن هم دلزدگی و ملال مردم از قواعد خشک و منظم کلاسیک بود که مانع هر نوع اعتراض یا اظهار عقیده‌ی جدید بود. بنابراین جنبشی با عنوان رمانتیسیسم با جمع‌شدن گروهی از افراد هم‌فکر و هم‌عقیده برادران شکل‌گرفته که انتشار ترانه‌های غنایی ورزورث و کالریج در سال ۱۷۹۸ در انگلستان به این جنبش کمک بسیار کرد. (همان، ۸۲)

این مکتب که عنصر اصلی آن، احساس و توجه به تجربه‌ی فردی بود هم‌زمان با تحولات سیاسی و اقتصادی و اجتماعی در کشورهای شرقی گسترش یافت از آن جمله کشور ایران و تونس و شاعرانی جوان چون سهراب سپهری و ابوالقاسم الشابی به دلیل حساسیت بالای دو شاعر متعهد نسبت به سرنوشت ملت‌ها و پناه بردن هر دو شاعر به مضامین رمانتیکی بویژه طبیعت بر آن شدیم تا در مقایسه‌ای تطبیقی اندیشه‌های رمانتیکی ایشان را بررسی کنیم. هر چند تفاوتی اندک در افق دید این دو شاعر وجود داد، اینکه اگر چه سپهری مانند شابی در دفتر اول یعنی مرگ رنگ، به شدت تحت تاثیر جامعه و تب و تاب سیاسی است و مضامین رمانتیکی او رنگ غم و یاس دارد - برخلاف شابی که امیدوارانه است - اما در ادامه راه، سپهری راهی بزرگتر و عمیق‌تر که همانا راه درون است بر می‌گزیند و مشکل اصلی انسان را دور شدن از طبیعت و اصلش می‌داند.

مکتب ادبی رمانتیسیسم

مکتب رمانتیسیسم به عنوان یک مکتب ادبی مطرح و مشخص برای نخستین بار در انگلیس ظهور یافت و سپس به تدریج تمام اروپا را در نوردید. این مکتب از مهم‌ترین مکاتب ادبی غرب است که به اعتقاد برخی منتقدان، عالی‌ترین قله ادبی بعد از شکسپیر محسوب می‌شود. (دیچز، ۴۹۰، ۱۳۶۶)

هنرمندان و ادیبان این مکتب، احساسات را بر عقل ترجیح می‌دادند یعنی به جای انتقاد از روی عقل، انتقاد حسی رایج شد. این نویسندگان خواهان زندگی روستایی و طبیعت وحشی و بدوی بودند. (سیدحسینی، ۱۷۰، ۱۳۷۱) همچنین نسل رمانتیک دچار احساس انزوا، افسردگی و تنهایی شد زیرا دوران فئودالیسم را بر نمی‌توانید و سرمایه‌داری نوظهور پاسخگوی نیازهای آنان نبود، این‌ها به جهت ناپایداری وضعیت اجتماعی دچار از خودبیگانگی شده بودند. (جعفری جزی، ۱۶۱، ۱۳۷۸)

مکتب رمانتیست‌ها سعی می‌کند موضع مخالف یا اصولاً ناهماهنگ با کلاسیست‌ها داشته باشد، برای همین هماهنگی نظرات و عقاید کمتر دیده می‌شود چنان‌که شگل پیشوای رمانتیسیسم آلمان می‌گوید: ذوق رمانتیک پابند نزدیکی امور بسیار متضاد است، در سبک رمانتیک طبیعت و هنر، شعر و نثر، جد و هزل، خاطره و پیشگویی، عقاید مبهم و احساسات زنده، آنچه زمینی است و آنچه آسمانی است و بالاخره زندگی و مرگ درهم می‌آمیزد. (سیدحسینی، ۸۵، ۱۳۷۱) با این همه دارای ویژگی‌های مشترکی است که تقریباً در تمام آثار رمانتیک وجود دارد: طبیعت‌ستایی، رویا، عشق و آزادی، گریز از عقل، توجه به روزگار کودکی، سفر، جاندارپنداری، شب و تاریکی، یاس و غم، تنهایی، تخیل.

در این مقاله با توجه به اینکه از دیوان شعر ابوالقاسم الشابی، قصیده اراده‌الحیاء برای بررسی انتخاب شده است؛ بنابراین مواردی از اصول مکتب رمانتیسیسم انتخاب شده که بین اشعار سهراب سپهری و این قصیده مشترک باشد که عبارتند از: عشق و آزادی، طبیعت‌ستایی، جاندارپنداری، شب و تاریکی و خواب و رویا.

رمانتیسیم در ادبیات معاصر عربی و فارسی

ادب عربی به‌عنوان یکی از بالنده‌ترین ادبیات جهان، همواره شاهد تغییرات متنوعی در طول دوره‌های مختلف بوده است. در عصر معاصر نیز این ادب پا به پای تحولات جهانی هر چند با تاخیر، با آغوشی باز و دلی مشتاق، پذیرای آموزه‌های مکتب رمانتیسیم گردید. یکی از مهمترین عوامل نفوذ آموزه‌های این مکتب در ادبیات عرب، حمله‌ی ناپلئون بناپارت در سال ۱۷۹۸ م به مصر و به دنبال آن آشنا شدن اندیشمندان و ادیبان عرب با هم‌تایان غربی خود و ارتباط با آن‌ها بود؛ از این رو بود که اذهان خفته‌ی ملت عرب بیدار شد. این بیداری در حوزه‌ی ادبیات عربی باعث شورش علیه تکلف و تصنع در آثار ادبی و مخالفت با تقلید از آثار گذشتگان و در نهایت تجدد و نوآوری در مضمون و ساختار شعر شد. از پیشگامان مکتب رمانتیسیم در جهان عرب، خلیل مطران، احمد زکی ابوشادی، عبدالرحمن شکری، عباس محمود عقاد، ابراهیم ناجی و ... بودند که هر یک در قالب انجمن‌ها و گروه‌های ادبی، اشاعه‌گر مفاهیم رمانتیکی در ادبیات عربی شدند. (غیبی، ۱۳۹۰، ۱۲۸)

در ادبیات فارسی نیز از حدود سال ۱۳۰۰ که آغاز عصر رضا شاهی است، شاخه‌ای از رمانتیسیم البته نه به شکل اروپایی آن بلکه با تغییراتی در کشور ما ایجاد می‌شود. (شمس لنگرودی، ۱۳۷۰، ۱۰۸)

نیما سرشاخه‌ی آن است و متأثر از رمانتیسیم فرانسه حالت انزواطلبی، سرخوردگی از تلاش‌های اجتماعی، پناه بردن به طبیعت و تنهایی در افسانه نیما که مانیفست شعرای این دوره است، دیده می‌شود. (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۰، ۵۱)

بعدها کسانی پیدا شدند که راه نیما را ادامه دادند، البته روششان یکسان نبوده و هر کدام به صورت‌های مختلف جلوه کردند. اینان کسانی مثل نصرت رحمانی، ابتهاج، شاملو، اخوان، فروغ، رویایی، سپهری و ... بودند.

سهراب سپهری شاعر رمانتیسیت ایران

سهراب سپهری در پانزدهم مهرماه سال هزار و سیصد و هفت در خانواده‌ای اهل علم و ادب در کاشان به دنیا آمد. مادر بزرگش حمیده سپهری شاعری بنام و پدر بزرگش لسان‌الملک سپهری نویسنده ناسخ‌التواریخ بود. در سال هزار و سیصد و پنج پس از پشت سر گذاردن دوره اول دبیرستان و دوره‌ی دو ساله دانش‌سرای مقدماتی در کاشان و تهران به استخدام اداره‌ی فرهنگ و هنر و آموزش و پرورش درآمد و در خرداد هزار و سیصد و بیست و شش مجموعه شعر خود را به نام در کنار چمن یا آرامگاه عشق در سن نوزده سالگی به چاپ رسانید. در سال هزار و سیصد و سی، نخستین مجموعه شعر خود را به نام مرگ رنگ منتشر کرد (عابدی، ۱۳۷۵، ۳۲) که از نظر محتوا، شاعر از سرنوشت کلی جهان و اضدادی که در آن هست، حرف می‌زند نه از دنیای خاص یا برهه‌ای از زمان به طور خاص در این مجموعه از تنهایی، غم، اندوه، شب و سیاهی صحبت شده است. (ترابی، ۱۳۷۵، ۲۸) در سال بعد مجموعه‌ی زندگی خواب‌ها را به چاپ رساند که در آن «سپهری از این جامعه می‌برد و به خویشتن خویش باز می‌گردد» (حقوقی، ۱۳۷۱، ۸۳) بعد از این تا سال هزار و سیصد و چهل، زندگی سهراب در گشت و گذار و سفرهای خارجی گذشت تا اینکه در همین سال دو مجموعه آوار آفتاب و شرق اندوه را منتشر کرد. در آوار آفتاب شاعر با طبیعت ارتباط بیش‌تری برقرار می‌کند و با آن تماس عاشقانه‌ای دارد و در شرق اندوه در آرامش روحی و فکری و توأم با هیجان و احساس رها شده است و مشخص است که جهشی بزرگ در پهنه‌ی سلوک و اندیشه‌اش پیدا شده است (عابدی، ۱۳۷۵، ۱۶۲). شهرت سپهری در سال هزار و سیصد و چهل و چهار با چهل و پنج به خاطر انتشار دو مجموعه‌ی بلند صدای پای آب و مسافر ایجاد شد. (همان، ۱۳۷۵، ۳۳) در صدای پای آب سپهری همه را به دنیای سادگی، بدویت، صمیمیت و یگانگی دعوت می‌کند و مسافر نیز ادامه‌ی همان صدای پای آب است منتها با زبانی دشوارتر و مسافری که به سیر آفاق و انفس می‌پردازد.

یکسال بعد از این دو مجموعه، مجموعه حجم سبز را منتشر کرد و بالاخره آخرین مجموعه شعر او به نام ما هیچ ما نگاه به همراه دیگر اشعار او در دیوانی به نام هشت کتاب در خرداد هزار و سیصد و پنجاه و

شش انتشار یافت. (همان، ۱۳۷۵، ۳۳)

سرانجام سهراب سپهری در اول ماه هزار و سیصد و پنجاه و نه در اثر سرطان خون دیده از این دنیای خاکی فرو بست، گر چه خود در زمان حیاتش دوست می‌داشت پس از مرگش در گلستانه به خاک به خاک سپرده شود اما برای در امان ماندن مزارش از طغیان رودخانه و با پیشنهاد محمد فیلسوفی از دوستانش در صحن امامزاده سلطان علی در مشهد اردهال به خاک سپرده شد. (همان، ۱۳۷۵، ۴۳)

سهراب سپهری از جمله شاعران معاصری است که از مکتب رمانتیسیسم تأثیر پذیرفته و دلیل این مدعا، وفور مفاهیم رمانتیکی چون عرفان، عشق، طبیعت‌ستایی، گریز از صنعت‌زدگی و ... در اشعار او می‌باشد.

ابوالقاسم الشابی شاعر رمانتیست تونس

ابوالقاسم الشابی در ماه آذار (مارس) سال ۱۹۰۹ در شایبه یکی از مناطق سهر تورز در جنوب تونس متولد شد. این منطقه، منطقه‌ای سرسبز و زیبا بود و باغ و بوستان هم در آن فراوان بود و شاید یکی از علل گرایش وی به رمانتیک، همین محیط طبیعی باشد چون که رمانتیک‌ها شاعر را فرزند طبیعت می‌دانند.

خانواده شابی دارای پیشینه علمی و ادبی بود و شابی در چنین خانواده‌ای بزرگ شد... در سن نه سالگی قرآن را کاملاً حفظ کرد و در سن یازده سالگی به دانشگاه زیتونیه در پایتخت رفت و در آن جا به تحصیل در علوم دینی و لغوی ادامه داد تا اینکه در سال ۱۹۲۸ میلادی فارغ‌التحصیل شد و به مدرک تطويع که بالاترین مدرک علمی در آن زمان بود، دست یافت. دانشگاه زیتونیه مرکز تحول مهمی در زندگی وی بود.

چرا که در آنجا با ادبیات مهجر آشنا شد و آثار بزرگان این ادب مانند: جبران و نعیمه و ابوماضی را مطالعه کرد و ادبیات مهجر تاثیر فراوانی بر موضع فکری وی داشت، همچنین وی دیوان‌های شاعران گذشته و کتاب‌های مرجع مانند: آغانی و صبح‌الاعشی و عمده ... و معجمها را مطالعه کرد. سپس به مطالعه آثار غربی‌ها پرداخت و به دلیل عدم آشنایی با زبان‌های بیگانه به ترجمه این کتاب‌ها روی آورد و از بزرگان غرب مانند لامارتین و گوته تاثیر فراوانی پذیرفت. پدر شابی، محمد الشابی تاثیر بسزایی در رشد و پیشرفت وی داشت. محمد الشابی مدت هفت سال در الازهر تحصیل علم نمود و از شاگردان محمد عبده بود و در سال ۱۹۰۸م به تونس بازگشت و در همان سال به عنوان قاضی تعیین شد. شابی در سال ۱۹۲۹م اولین کتاب خود را که در آن سال منتشر شد، با عنوان «الخیال الشعری عندالعرب» به پدرش اهدا

نمود. (گودرزی لمراسکی، ۱۳۸۱، ۱۹۱) شابی دارای آثاری به نثر و نظم می‌باشد. نثر شابی به دو قسمت تقسیم می‌شود: ۱- شفاهی ۲- کتبی؛ نثر شفاهی شامل محاضرات یا سخنرانی‌های شابی می‌شود، مانند سخنرانی‌های وی در مورد شاعران مغرب اقصی، نثر کتبی شامل رسائل و یومیات و مقالات می‌شود. (همان، ۱۳۸۱، ۱۹۷)

مهمترین اثر شعری او نیز همان دیوان اشعار است که قصیده‌ی اراده‌الحیاء که در این مقاله نیز به آن پرداخته شده است، از قصاید مشهور آن می‌باشد. در مجموع شعر شابی تعبیر صادق و تصویری دقیق است از زندگی و در شعر خودش عمق احساسات خویش را بیان می‌کند به ویژه در قصیده اراده‌الحیاء، عمق احساسات صادقانه خویش را بیان می‌کند و به مردم نوید پیروزی می‌دهد و آن‌ها را نسبت به زندگی امیدوار می‌کند. (همان، ۱۳۸۱، ۲۰۱)

زندگی کوتاه اما پر بار شابی از چند زاویه قابل بررسی است، از سویی او نزدیک به شاعران مهاجر عرب در قاره‌ی آمریکا بود که به ادبیات مهجر معروف است شاعرانی چون جبران خلیل جبران، میخائیل نعیمه و ایلیا ابوماضی از دیگر چهره‌های این جریان هستند. از سوی دیگر او از شعر فرانسه به ویژه مکتب رمانتیسم تاثیر پذیرفته، رمانتیسم راه خود را از مکتب سنتی جدا کرد و با قیود ادبی سنتی به مبارزه پرداخت. لذت بردن از طبیعت، ارج گذاشتن به احساسات و قوه‌ی تخیل و بیان آنچه را که هنرمند حس می‌کند، پیشه‌ی خود کرد.

البته در این دوران نهضت بیداری سیاسی هم در میان ادیبان جهان عرب از مصر تا شام و عراق رواج داشت و شاعران برجسته‌ای در جهان عرب پدیدار شدند که هم نوحوا و تجددگرا و هم مخالف استیلای غرب بر ملت‌های عرب بودند، از همین رو رمانتیسیسم کسانی مثل شابی چهره‌ای اجتماعی‌تر داشت و در واقع در دوران میان دو جنگ جهانی این شاعر جوان یکی از پیشگامان نهضت رمانتیسیسم در جهان عرب شد.

مفاهیم رمانتیکی مشترک بین اشعار سپهری و قصیده اراده الحیاء الشابی

۱- عشق و آزادی

عشق و علاقه مفهوم و معنی زندگی و الهام بخش هنرمند و شاعر است. این عشق باید آزاد گذاشته شود و هیچ اصلی نباید باعث محدودیت آن شود. ادبیات می‌تواند و آزاد است هر گوشه‌ای از زندگی را چه زشت و چه زیبا به تصویر بکشد. عشق می‌تواند هر گونه باشد: جسمانی، روحانی، عشق به طبیعت، به موجودات و ... (سید حسینی، ۱۳۷۱؛ ۷۳) این مضمون در شکل انسانی آن در شعر شاعران رمانتیک به دو نوع تقسیم می‌شود: «نوع اول عشق به معشوق زمینی و مجازی و به تصویر کشیدن لحظات شادی و غم که شاعر آن‌ها را در قالب یک تراژدی اندوهناک برای مخاطب تصویر می‌کند و نوع دوم، عشق به انسانیت که شاعر در آن از سعادت انسان‌ها شاد و از رنج آنان حزین و غمگین می‌شود.» (دارد، ۱۹۶۷، ۲۸۲)

عشق چه در مفهوم انسانی آن و چه در مفهوم غیر انسانی در اشعار سهراب سپهری جایگاه ویژه‌ای دارد؛ در شکل انسانی، این عشق هم شامل عشق به زن، زنی اثری می‌گردد:

من به دیدار کسی رفتم در آن سر عشق / رفتم، رفتم تا زن / تا چراغ لذت / تا سکوت خواهش / تا صدای
پر تنهایی (صدای پای آب، ۲۷۷)

در ابتدای خطیر گیاه‌ها بودیم / که چشم زن به من افتاد / صدای پای تو آید، خیال کردم باد / عبور می‌کند از
روی پرده‌های قدیمی / صدای پای تو را در حوالی اشیا / شنیده بودم / کجاست جشن خطوط / نگاه کن به
تموج، به انتشار تن من (مسافر، ۳۲۵) و هم شامل عشق به انسانیت و سرنوشت انسان‌ها:

مرا خواب زیر یک شاخه دور از شب اصطکاک فلزات و آن وقت / حکایت کن از بمب‌هایی که من خواب بودم و افتاد / حکایت کن از گونه‌هایی که من در خواب بودم و تر شد / بگو چند مرغابی از روی دریا پریدند / و در آن گیروداری که چرخ زره‌پوش از روی رویای کودک گذر داشت (حجم سبز ۳۹۶)

اگر چه برخی، سهراب سپهری را شاعری دانسته‌اند که گویی در اجتماع آن روز زندگی نمی‌کرده است و او را نسبت به سرنوشت جامعه و مردم بی‌اعتنا می‌پندارند همانند رضا براهنی که او را « بچه بودایی اشرافی‌ای می‌داند که در برج عاج تقدس و صفا همه چیز را خوب می‌بیند و گاه خود را به ساده‌لوحی می‌زند » (براهنی، ۱۳۸۰، ۲۱)

اما در واقع شعرهای زیادی وجود دارند که یا به تصریح همانند شعر بالا و یا در تمثیل، نگرانی خود را از سرنوشت جامعه و مردم بیان می‌دارد مانند شعر آب:

آب را گل نکنیم / در فرو دست انگار کفتری می‌خورد آب ... / شاید این آب روان می‌رود پای سپیداری، تا فرو شوید اندوه دلی / دست درویشی شاید، نان خشکیده فرو برده در آب / ... / مردم بالادست چه صفایی دارند ... / مردمان سر رود آب را می‌فهمند / گل نگردندش ما نیز / آب را گل نکنیم.

ابوالقاسم الشابی نیز در این قصیده، از عشق و علاقه‌ی خود به سرنوشت ملت خود سخن می‌گوید و به دنبال آزادی است:

إِذَا الشَّعْبُ يَوْمًا ارَادَ الْحَيَاءَ فَلَا بُدَّ أَنْ يَسْتَجِيبَ الْقَدْرُ

و لَا بُدَّ لَلَّيْلِ أَنْ يَنْجَلِيَ و لَا بُدَّ لِلْقَيْدِ أَنْ يَنْكَسِرُ

و مَنْ لَمْ يُعَانِقْهُ شَوْقُ الْحَيَاءِ تَبَخَّرَ فِي جَوْهَا وَ انْدَثَرُ

فَوَيْلٌ لِمَنْ لَمْ تَشْقَهُ الْحَيَاءُ مِنْ صَفْعَةِ الْعَدَمِ الْمُنْتَصِرُ (شابی، ۳۲)

ترجمه: « اگر ملتی روزی زندگی دوباره را بخواهد، قضا و قدر چاره‌ای جز تسلیم نخواهد داشت / و شب حتماً روز خواهد شد و همه‌ی بندها باید شکسته شوند / و هر کس که شوقی برای زندگی ندارد در فضای

زندگی نابود می‌شود و از بین می‌رود/ پس وای بر آن کس که زندگانی را از میان سیل نابودکننده و پیروز نمی‌شکافد «

او به آینده امیدوار است:

وَ احلامه، و صباهُ العَطَر

و جاء الربيعُ، بانعامه

تعید الشباب الذی قد غَبر

و قَبَلها قُبلاً فی الشفاه

و خُلدت فی نسلک المُدخَر (شابی، ۳۴)

و قال لها: قدع مُنحت الحیاء

ترجمه: بهار با نغمه‌هایش، رویاها و شوق و عشق معطرش می‌آید/ و بر زمین بوسه می‌زند و جوانی و طراوت از دست داده‌اش را به او باز می‌گرداند/ و به او گفت: زندگی به تو عطا شده و در نسلت پس‌انداز شونده باقی مانده است.

عشق به پدیده‌های دیگری مثل طبیعت نیز در شعر دو شاعر وجود دارد که به دلیل تکرار در بخش طبیعت ذکر نمی‌گردد.

۲- طبیعت‌ستایی

طبیعت از دیدگاه رمانتیست‌ها دارای اهمیت ویژه‌ای است، آن‌ها از تلاطم و تضاد زندگی شهری گریخته، برای آرامش به طبیعت پناه می‌برند. زیرا آن جا همه چیز بکر و ناب و بی‌آلایش است.

سپهری نیز به عنوان یک شاعر رمانتیست نگاه تازه‌ای به طبیعت دارد، نگاهی که از پشت عادت‌ها نیست: چشم‌ها را باید شست، جور دیگر باید دید (صدای پای آب، ۲۷۹)

او چنان با طبیعت و اجزای آن یگانه است که هر ذره او را به یاد اصل و منشأشان یعنی خدا می‌اندازد:

من مسلمانم/ قبله‌ام یک گل سرخ/ جانمازم چشمه، مهرم نور/ دشت سجاده من/ در نمازم جریان دارد ماه، جریان دارد طیف/ سنگ از پشت نمازم پیداست/ همه ذرات نمازم متبلور شده است/ من نمازم را

وقتی می‌خوانم/ که اذانش را باد گفته باشد سر گلدسته‌ی سرو/ من نمازم را پی تکبیره الاحرام علف می‌خوانم/ پی قدقامت موج (صدای پای آب، ۲۷۱)

او می‌داند که آنچه در این جهان موجود است، به جا و ضروری است و نباید چیزی از طبیعت کاستی پیدا کند و باید به قانون زمین احترام گذاشت:

و نخواهیم مگس از سر انگشت طبیعت بپرد/ و نخواهیم پلنگ از در خلقت برود بیرون/ و بدانیم اگر کرم نبود، زندگی چیزی کم داشت/ و اگر خنج نبود لطمه می‌خورد به قانون درخت (صدای پای آب، ۲۹۴)
جان سهراب با ذره ذره طبیعت پیوند ناگسستنی دارد. قطع این پیوند به منزله‌ی در افتادن در ورطه نابودیست.

می‌دانم، سبزه‌ای را بکنم خواهم مرد. (حجم سبز، ۳۳۷)

شابی نیز به عنوان یک شاعر رمانتیست معاصر با طبیعت احساس یگانگی می‌کند. هر چند می‌خواهد با یادآوری نظم و قانون و تلاشی که در طبیعت جریان دارد، جامعه خویش را به تحرک وا دارد:

هُوَ الْكُونُ حَيٌّ، يَحِبُّ الْحَيَاةَ وَ يَحْتَقِرُ الْمَيِّتَ، مَهْمَا كَبُرَ

فَلَا الْاَفْقُ يَحْضُنُ مَيِّتَ الطَّيُورِ وَ لَا النَّحْلُ لَظْمَ مَيِّتِ الزُّهُورِ

و لَوْ لَا أُمُومَةُ قَلْبِي الرَّوْمِ لَمَا ضَحَّتِ الْمَيِّتَ تِلْكَ الْخَضِرُ (شابی، ۳۴)

ترجمه: این جهان زنده است و زندگی را دوست می‌دارد و مرده را هر چند که بزرگ باشد کوچک می‌شمرد/ پس نه افق پرنده‌های مرده را در آغوش می‌گیرد و نه زنبور عسل بر گل مرده می‌نشیند/ و اگر دلسوزی مادرانه‌ی زمین نبود او نیز مرده را در دل خویش نمی‌پذیرفت.

آن‌گاه که سپهری به خاطر فاصله گرفتن بشر از دوره‌ی پاک کودکی و دور شدن از طبیعت که او را دچار تنهایی و غربت در این دنیا کرد گله می‌کند و بر حال گیاهان غبطه می‌خورد و می‌گوید:

و فکر کن که چه تنهاست / اگر که ماهی کوچم دچار آب دریای بیکران باشد / چه فکر نازک غمناکی / و غم تبسم پوشیده‌ی نگاه گیاه است / و غم اشاره‌ی محوی به رد وحدت اشیاست / خوشا به حال گیاهان که عاشق نورند / و دست منبسط نور روی شانه‌ی آنهاست. (مسافر، ۲۹۳)

شابی این نگرانی را به خاطر ملت‌های زیر سلطه این‌گونه بیان می‌کند:

این الاشعةُ و الكائنات؟ و أين الحیاء التی انتظر؟

ظَمْتُ إِلَى النُّورِ فَوْقَ الْغُصُونِ : ظَمْتُ إِلَى الظِّلِّ تَحْتَ الشَّجَرِ

ظَمْتُ إِلَى النِّعَمِ، بَيْنَ الْمُرُوجِ : يَغْنَى وَ يَرْقُصُ فَوْقَ الزَّهْرِ

ظَمْتُ إِلَى نِعْمَاتِ الطُّيُورِ : وَ هَمْسِ النَّسِيمِ وَ لَحْنِ الْمَطَرِ (شابی، ۳۴)

ترجمه: « پرتوها و موجودات کجایند و زندگی مورد انتظارم کجاست؟ / به نور روی شاخه‌ها تشنه شدم و به سایه زیر درخت تشنه شدم / به چشمه میان مراتع که آواز می‌خواند و روی گل‌ها می‌رقصد تشنه شدم / به نغمه‌های پرنده‌ها و صدای آهسته نسیم و آهنگ باران تشنه شدم و ... »

۳- جاندارپنداری

انسان‌های اولیه، به دلیل اینکه علت حوادث و رویدادهای اطراف خود را نمی‌دانستند، برای آن تقدس و حرمتی قائل شدند و آنها را جاندار می‌پنداشتند و از این طریق اسطوره‌ها شکل گرفت. یکی از مواردی که رمانتیست‌ها به آن توجه دارند اسطوره‌ها و زندگی اولیه انسان‌هاست و به همین دلیل جاندارپنداری در آثار ایشان راه یافته است. سهراب سپهری نیز همواره در حسرت روزهای نخستین بشر و هماهنگی انسان با محیط پیرامونش است همچون آنان، طبیعت را صاحب روح دانسته و بنابراین موارد زیادی از تشخیص در اشعار او به چشم می‌خورد: در مصراع‌های زیر، رقصیدن و چشم‌گشودن که از ویژگی‌های انسانی است به نیزار و مرداب نسبت داده شده است. همپای رقص نازک نیزار / مرداب می‌گشاید چشم تر سپید (مرگ رنگ، ۱۸)

شب ایستاده است/ خیره نگاه او/ بر چارچوب پنجره من/ سر تا به پای پرسش، اما/ اندیشناک مانده و خاموش (مرگ رنگ، ۴۸)

در بالا شب به انسانی مانند شده که می‌نگرد، می‌اندیشد و سکوت پیشه می‌کند.

جاده نفس نفس می‌زد/ صخره‌ها چه هوسناکش بویدند. (زندگی خواب‌ها، ۸۱)

گاه تنهایی صورتش را به پس پنجره می‌چسبانید/ شوق می‌آمد، دست در گردن حس می‌انداخت/ فکری بازی می‌کرد. (صدای پای آب، ۲۷۶)

غروب بود/ صدای هوش گیاهان به گوش می‌آمد. (مسافر، ۳۰۴)

با سبد رفتم به میدان، صبحگاهی بود/ میوه‌ها آواز می‌خواندند.../ اضطراب باغ‌ها در سایه‌ی هر میوه روشن بود. (حجم سبز، ۳۶۹)

و هم‌چنین است در قصیده‌ی اراده‌ی الحیاء:

سَكَرَتْ بِهَا مِنْ ضِيَاءِ النُّجُومِ

و غَنِيَتْ لِلْحَزَنِ حَتَّى سَكَرَتْ

شش‌مین نمایش ملی پرورش‌های ادبی

سألت الدجی: هل تعیدُ الحیاءَ

لَمَنْ اذْبَلْتَهُ ربيعَ العَمرِ؟

فَلَمْ تَتَكَلَّمْ شِفاءَ الظَّلامِ

و لم تَتَرَنَّمْ عَذاری السَّعْرِ

و قالَ لى الغابِ فى رِقه

مُحَبِّبه مثلَ خَفَقِ الوَتْرِ (شابی، ۳۳)

ترجمه: از درخشش ستاره‌ها مست شدم و برای اندوه آواز خواندم تا او مست شد/ از تاریکی پرسیدم: آیا زندگی به کسی که پژمرده‌اش نموده، بهار عمر را بر می‌گرداند؟/ اما تاریکی لب به سخن نگوید و دوشیزگان سحرخیز به آواز برنیامدند/ و آن‌گاه جنگل با آوایی نرم و دوست داشتنی، همچون صدای زه کمان گفت.

در جایی دیگر می‌گوید:

و قالت لی الارضُ لما سالتُ آیا أم هل تکرهینَ البَشْرُ؟

ابارک فی الناس اهل الطموح و من یستلذُّ رکوبَ الخطرُ

و ألعنُ مَنْ لا یماشی الزمان و یَقْنَعُ بالعِیش عِیشَ الحَجَرُ (شابی، ۳۲)

ترجمه: و زمین به من گفت هنگامی که از او پرسیدم ای مادر آیا از بشریت متنفری؟ / پاسخ داد که برکت در آدم‌های اهل تلاش است و هر کس که از سوار شدن بر خطر لذت می‌برد / و لعنت می‌کنم کسی که با زمان همراهی نمی‌کند و به زندگی همچون سنگ قناعت می‌کند.

که در اینجا، زمین مانند مادری مهربان فرزندان‌ش را راهنمایی می‌کند.

۴- شب و تاریکی

شاعر رماتیک به دلیل سرخوردگی از جامعه و محیطی که در آن وجود دارد، از سیاهی و تاریکی و غم و اندوه سخن می‌گوید اما شب در شعر سهراب سپهری، در همه جا به یک معنا و مفهوم نیامده است؛ در دفتر اول که از تاریکی و افسردگی زمانه سخن می‌گوید:

رخنه‌ای نیست در این تاریکی / درودیواره هم پیوسته / سایه‌ای لغزد اگر روی زمین / نقش وهمی است
زبندی رسته (مرگ رنگ، ۱۲)

تمام زندگی او را شب و تاریکی فرا گرفته است: ۱۳۹۱

شب ایستاده است / خیره نگاه او / بر چارچوب پنجره من / سرتا به پای پرسش، اما اندیشناک مانده
و خاموش / شاید / از هیچ سو جواب نیاید. (مرگ رنگ، ۴۸)

در دفتر دوم و سوم و چهارم یعنی زندگی خواب‌ها، آوار آفتاب و شرق اندوه، شب و تاریکی، گسترش بیشتری می‌یابد چنان‌که او دیگر امیدی به روشنایی ندارد:

شب را نوشیده‌ام / و بر این شاخه‌های شکسته می‌گریم. (زندگی خواب‌ها، ۸۳)

درسرای ما زمزمه‌ای، درکوچه ما آوازی نیست / شب، گلدان پنجره ما را ربوده است. (آوارآفتاب، ۲۰۹)

خوشه تاریکی پیچک‌وار، به چیزها پیچید، به حناها، افراها / پایان شبی، مادر خواب یک خوشه رسید، مرغی چید. (شرق اندوه، ۲۴۶)

تاریکی و شب از صدای پای آب به بعد، برای سپهری مفهوم تازه‌ای می‌گیرد، دیگر از آن حالات یاس و ناامیدی خبری نیست، برای سپهری شب کم‌کم جای مناجات و عرفان است:

تا ته کوچه شک / تاهوای خنک استغنا / تاشب خیس محبت رفتم. (صدای پای آب، ۲۷۷)

حیات روشن بود / باد می‌آمد / و حزن شب جریان داشت / در سکوت دو مرد (مسافر، ۳۱۰)

شب سرودش را خواند / نوبت پنجره‌هاست (حجم سبز، ۲۶۴)

و در نهایت در دفتر آخر شب، مفهوم فنای عرفانی می‌یابد:

ته شب یک حشره / قسمت خرم تنهایی را تجربه خواهد کرد / داخل واژه صبح / صبح خواهد شد (ما هیچ ما نگاه، ۴۵۷)

شابی نیز در قسمت آخر قصیده اراده‌الهیاء، درمورد تاریکی صحبت می‌کند، اما او دیدی متفاوت نسبت به تاریکی و شب دارد. او در تاریکی شب، روشنایی صبح پیروزی ملت‌ها را مشاهده می‌کند، البته پیروزی‌ای که به دست خود ملت، به دست می‌آید. این تاریکی می‌تواند نمادی از سیاهی ملت‌هایی باشد که تحت تسلط استعمارگران گرفتارند و شابی آن‌ها را به صبح امید بشارت می‌دهد:

و شَف الدجی عن جمال عمیق یشب الخیال، و یذکی الفکر

و مُد علی الكون سحر غریب یصرفه ساحر مقتدر

و مناعت شُموع النجوم الوضا و ضاع البُخور، بخور الزهور

و رفرَف روح، غریبُ الجمال بأجنحه من ضیاء القمر

و رن نشید الحیاه المقدس فی هیکل، حالم، قد سحر

و أعلن فی الكون: أن الطموح لهیب الحیاه و روح الظفر (شابی، ۳۵)

ترجمه: و در تاریکی زیبایی عمیقی کشف می‌شود که خیال را رشد می‌دهد و فکر را تیزهوش می‌کند / و روی هستی جادو غریبی را امتداد می‌دهد که یک جادوگر با قدرت آن را انجام می‌دهد / و شمع‌های ستاره‌های درخشان را روشن می‌کند و عطرگل‌ها را می‌پراکند / و روح را با زیبایی غریبی با بال‌هایی از نور ماه صدا می‌زند / و سرود زندگی مقدس را در تندیس خواب‌آلود و جادو شده به صدا در می‌آورد / و در جهان اعلام می‌کند که تلاش کردن آتش زندگی و روح پیروزی است.

اگر چه به کارگیری مفهوم شب و تاریکی در شعر دو شاعر با یکدیگر متفاوت است اما این نکته قابل توجه است که این دو تن شب و تاریکی را از معنای معمول آن خارج کرده و به آن ارزش دیگری بخشیدند، سپهری به شب، معنایی عارفانه می‌بخشد و شابی در آن طلوع پیروزی ملت را می‌بیند.

۵- خواب و رویا

از نظر روان‌شناسی و روانکاوی، خواب و رویا مفردی است که به واسطه‌ی آن می‌توان از دنیای ناآرام، نابسامان و ناخوشایند فرار کرده، به وسیله‌ی آن کام‌ها و آرزوهای برنیامده خود را برآورد. در دفترهای اول شعر سهراب سپهری، خواب در وحشت از دنیای مادی را به روی انسان می‌بندد. از این جهت خواب برای او لذت‌بخش است:

جهان آلوده خواب است / فرو بسته است وحشت در به روی هر شبش (مرگ رنگ، ۶۷)

لذت خوابم می‌فشارد / فراموشی می‌بارد. (زندگی خواب‌ها، ۸۹)

در دفترهای میانی اولاً پناه بردن به خواب و رویا کمتر دیده می‌شود و بیداری بیشتر نمود دارد، ثانیاً نگرش به خواب نگرشی مثبت‌تر است:

رویازدگی شکست: / پهنه به سایه فرو بود/ زمان پرپر می شد (آوار آفتاب، ۱۹۷)

زیر چرخ وحشی گردونه‌ی خورشید / بشکند گر پیکر بی تاب آینه / او چو عطری می‌پرد از دست نیلوفر
/ او گل بی طرح آینه / او شکوه شب‌نم رویا (آوار آفتاب، ۱۴۹)

در جوی زمان، در خواب تماشای تو می‌رویم / سیمای روان، با شب‌نم افشان تو می‌شویم (شرق اندوه،
۲۲۷)

در دفترهای آخر به جای خواب پر از وهم و تاریکی اولیه با خوابی مواجه‌ایم که در آن اشراق و روزنه‌های
نور و مکاشفه دیده می‌شود:

خواب روی چشم‌هایم چیزهایی را بنا می‌کرد: / یک فضای باز، شن‌های ترنم، جای پای دوست (حجم
سبز، ۴۳۱)

در دفتر آخر در خواب به معنویت و مکاشفه می‌رسد: امشب در یک خواب عجیب / روبه سمت کلمات /
باز خواهد شد / باد چیزی خواهد گفت. (ماه‌یچ ما نگاه، ۴۵۵)

خواب و رویا در قصیده اراده‌الحیاء، از نظر مفهوم با خواب و رویا در دفترهای پایانی سهراب سپهری
هم‌مانگی دارد چه اینکه شبی نیز می‌خواهد مردم کشورش، نور و روشنایی پیروزی را در خواب‌هایشان
ببینند و اگر این‌گونه شود، از کابوس دیدن در بیداری رها می‌شوند و می‌فهمند که آینده از آن‌ها خواهد
بود.

۵ و ۶ دی ماه ۱۳۹۱

و مَنْ يَعْبُدَ النُّورَ أَحْلَامُهُ يُبَارِكُهُ النُّورُ أَنْيَ ظَهْر

إِلَيْكَ الْفَضَاءَ إِلَيْكَ الضِّيَاءَ إِلَيْكَ الشَّرِي، الْحَالِمِ الْمَزْدَهْر

إِلَيْكَ الْجَمَالَ الَّذِي لَا يَبِيدُ إِلَيْكَ الْوُجُودَ، الرَّحِيبَ النَّحْر (شابی، ۳۵)

ترجمه: کسی که رویاهایش نور را عبادت می‌کند، نور به او هر جا ظاهر شود برکت خواهد داد/ فضا برای
توست، نور برای توست، خاک برای توست، رویای شکوفا برای توست/ زیبایی‌ای که فانی نیست برای
توست، هستی و وسعت و یاری برای توست.

نتیجه‌گیری

اگر چه مکتب رمانتیسیسم بر روی ویرانه‌های مکتب خشک و خردگرایی کلاسیسیسم بنا شد و در آن تاکید بر آزادی هنرمند در بیان احساسات خود می‌شود اما هنگامی که این مکتب به ادبیات پویای فارسی و عربی راه یافت، جلوه‌های زیبا و متفاوتی به خود گرفت زیرا حتی آن‌جایی که هنرمند متعهد شرق مختار است از احساسات خود بگوید و خود را رها سازد باز از سرنوشت ملت خود و جامعه‌ی خود و ای بسا سرنوشت بشریت غافل نیست و با ابزار قلم و لطافت کلام سعی در بیداری دارد. سهراب سپهری و ابوالقاسم الشابی به عنوان پیشگامان مکتب رمانتیسیسم در شرق با به کارگیری هنرمندانه و ارتباط تنگاتنگ با تک‌تک واژه‌ها در شکل و پوششی که آن را رمانتیسیسم می‌نامیم و نه رمانتیسیسم افراطی و سیاه، سعی در بیداری ملت‌های خویش و چه بسا بشریت دارند. اگر شابی به صراحت می‌گوید «إذا الشعب يوماً اراد الحياة فلا بد ان يستجيب القدر»، و قضا و قدر را در برابر اراده‌ی ملت، ضعیف می‌داند و می‌گوید اگر زمستان سیاه استعمار همه چیز را نابود کرده است، اما بذرهایی در زمین وجود دارند که روزی جوانه‌ی آزادی و پیروزی خواهند زد: «و تبقى البذور، التي حملت ذخيرةً عمر جميل، عبر»، سهراب نیز همین مضمون را با زبانی دیگر بیان می‌دارد که «آب را گل نکنیم، در فرودست انگار کفتری می‌خورد آب...» بنابراین در این مقاله تلاش شد تا مضامین مشترک رمانتیکی چون طبیعت‌ستایی، عشق و آزادی، خواب و رویا و بین این دو شاعر بررسی گردد.

منابع

الشابى ابى القاسم ديوان (أغانى الحياه)، الطبعه الاولى: ۱۹۹۶، دار صادر. بيروت.

براهنى رضا (۱۳۸۰)، طلا در مس، تهران، انتشارات ارزياب، چ اول

ترابى ضيالددين (۱۳۷۵)، سهرابى ديگر (نگاهى تازه به شعرهاى سهراب سپهرى)، تهران، نشر روايت، چ

اول

جعفرى جزى مسعود (۱۳۷۸)، سير رمانتيسيسم در اروپا، تهران، نشر مركز، چ اول

حقوقى محمد (۱۳۷۱)، شعر زمان ما (سهراب سپهرى)، تهران، انتشارات نگاه

داود انس (۱۹۶۷)، التجديد فى الشعر المهجر، الموسسه المصريه العامه للنشر و التاليف

ديجز ديوييد (۱۳۶۶)، شيوه‌هاى نقد ادبى، ترجمه محمد صدقيانى و غلامحسين يوسفى، تهران، انتشارات

علمى

سپهرى سهراب (۱۳۷۶)، هشت كتاب، تهران، انتشارات طهورى، چ نوزدهم

سيد حسينى، رضا (۱۳۷۱)، مكتب‌هاى ادبى، تهران، انتشارات نگاه، چ دهم

شفيعى كدكنى محمد رضا (۱۳۸۰)، ادوار شعر فارسى از مشروطيت تا سقوط سلطنت، تهران، انتشارات

سخن، ج اول

شمس لنگرودى محمد (محمد تقى جواهر گيلانى) (۱۳۷۰)، تاريخ تحليلى شعر نو، تهران، نشر مركز، چ

اول

عابدى كاميار (۱۳۷۵)، از مصاحبت آفتاب (تا ملاقات و جستجوهاى در شعر سهراب سپهرى)، تهران،

نشر روايت، چ اول

غیبی عبدالاحد (۱۳۹۰)، بررسی تطبیقی مفاهیم رمانتیسم در اشعار ابراهیم ناجی و محمد حسین شهریار، فصلنامه‌ی لسان مبین (پژوهش ادب عربی) علمی-پژوهشی، سال دوم، دوره‌ی جدید، ش چهارم، تابستان ۱۳۹۰

گودرزی لمراسکی (۱۳۸۱)، التجدید فی افکار الشابی، پایان نامه کارشناسی ارشد زبان و ادبیات عرب دانشگاه تربیت معلم سبزوار



انجمن علمی زبان ادبیات فارسی



ششمین همایش ملی پژوهش‌های ادبی

۵ و ۶ دی ماه ۱۳۹۱